

فروض مختلف ایفای دین به طرفیت شخص ثالث

سید احمد میرحسینی^۱، فاطمه سادات میرحسینی نیری^{۲*}

۱. استادیار دانشکده فقه و فلسفه، پردیس قم، دانشگاه تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز

(تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۲۵؛ تاریخ تصویب: ۹۰/۰۴/۰۲)

چکیده

«ایفاء» مسئله‌ای عمومی و انسانی است که در نهج البلاغه نیز به آن اشاره شده است. در فرمان معروف حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر، (نامه ۵۳ نهج البلاغه) یکی از دستورها این است که مبادا با مردمی عهد و پیمان برقرار کنی و بعد چنانچه دیدی منفعت این است که عهد و پیمان را نقض کنی آن را نقض نمایی. بعد حضرت به جنبه عمومی و بشری عهد و پیمان استناد می‌کنند که اگر بنا بشود پیمان در میان بشر احترام نداشته باشد، سنگ روی سنگ نمی‌ایستد.

طبق قانون مدنی، دین باید به اشخاص ذیل تأدیه شود:

متعهدله؛ وکیل؛ کسی که قانوناً حق قبض دارد؛ حاکم یا قائم مقام او؛ مأذون از طرف متعهدله.

اگر متعهد دین خود را به شخصی غیر از اشخاص مذکور ادا کند، طبق ماده ۲۷۲ ق. م. پ.س از رضایت دائن چنین تأدیه‌ای صحیح است. این مقاله در پی بررسی آن است که اثر رضایت داین به چه صورتی است؛ آیا از زمان تسلیم اثر دارد یا از زمان وقوع رضایت داین؛ اگر نمائاتی در بین باشد این نمائات به چه کسی متعلق است؛ آیا داین در صورت خسارت دیدن می‌تواند درخواست جبران خسارت کند؛ در حقوق فرانسه بحث به چه شکل است؛ آیا این بحث در قانون مدنی ما کاملاً با حقوق فرانسه منطبق است یا این‌که با تغییراتی بیان شده است.

واژگان کلیدی

متعهد، متعهد له، حقوق، شخص ثالث، قبض دین، داین.

مقدمه

اخلاق انسانی حکم می‌کند که هر شخص به تعهدات خود عمل کند. و در قرآن کریم وفای به عهد با تأکید مورد دستور واقع شده که می‌فرماید: «واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً؛ و به عهد خود وفا کنید که از عهد سؤال می‌شود» (اسراء / ۳۴). در حقوق ما هم برای اجرای تعهدات شرایطی پیش‌بینی شده است؛ از جمله این که موضوع تعهد، مطابق چیزی باشد که در قرارداد ذکر شده است. اگر مباشرت متعهد در اجرا شرط شده باشد، لازم است که متعهد خود شخصاً عهده دار اجرا شود. همچنین دین را طبق قانون باید به متعهدله، وکیل، کسی که قانوناً حق قبض دارد، قائم مقام متعهدله، مأذون از طرف متعهدله و در صورت عدم دسترسی به این افراد، به حاکم یا قائم مقام او تسلیم شود.

به نظر می‌رسد بتوانیم بگوییم وکیل، قائم مقام متعهدله، مأذون از طرف متعهدله و حاکم یا قائم مقام او زیرمجموعه عنوان «کسی که قانوناً حق قبض دارد» می‌باشند؛ چون مجاز بودن قبض این افراد ناشی از قانون است و قانون اجازه داده است که متعهد دین را به این افراد تحویل دهد. پس، می‌توانیم بگوییم که متعهد باید دین را به داین و کسی که قانوناً حق قبض دارد بپردازد و اگر به شخصی غیر از این دو بپردازد، ایفا صحیح نیست، مگر این که داین رضایت دهد.

در این مقاله به بررسی پرداخت دین به شخص ثالث، فروض و آثار مترتب بر آنها پرداخته‌ایم و درباره این موضوع مطالعه‌ای تطبیقی داریم و به دنبال جواب این سوالات خواهیم بود که آیا رضایت داین از زمان تسلیم اثر دارد یا از زمان وقوع رضایت؛ آیا اهلیت برای شخص ثالث نیاز است؛ آیا فقط با رضایت داین است که ایفا صحیح تلقی می‌شود یا راه دیگری هم وجود دارد؛ آیا داین می‌تواند به خاطر پرداخت دین به شخص ثالث خساراتی از متعهد مطالبه کند؟ و...

در بخش اول مقاله به کلیاتی در زمینه تعهد ودین می‌پردازیم؛ در بخش دوم، فروض مختلف و آثار پرداخت دین به شخص ثالث را بررسی می‌کنیم و در بخش سوم بین حقوق ایران و فرانسه در این مسئله مقایسه‌ای انجام می‌دهیم.

کلیات

مفهوم تعهد ودین

مفهوم تعهد

«تعهد» رابطه‌ای حقوقی بین دو شخص است که به موجب آن، متعهد له می‌تواند متعهد را به پرداخت مبلغی پول یا انتقال چیزی و یا انجام دادن متعهد به (که فعل یا ترک فعل معینی است) ملزم کند. ممکن است اثر تعهد (ولو بعضاً) حین عقد حاصل شود؛ مانند عقد بیع (م ۳۳۸ ق.م) که به محض اتمام ایجاب و قبول انتقال مالکیت (که نتیجه تعهد انتقال است) هم بروز می‌کند (بند یک م ۳۶۲ ق.م) و ممکن است اثر آن بعداً ظاهر گردد؛ مانند تعهد مقاطعه کار به ساختن خانه طبق نقشه معین. بنابراین، انتقال مال در عقود بدون تعهد امکان ندارد.

این تعریف به امور مالی و عقود اختصاص ندارد، بلکه شامل تعهدات زوجین هم می‌شود. در تعریف اعم تعهد، الزاماً همه جا بدهکار و بستانکار وجود ندارد؛ مانند تعهد زوجین به حسن معاشرت.

در تعریف اخص تعهدات که به جنبه‌های اقتصادی زندگی توجه می‌شود، عنصر مالیت موضوع تعهد مورد نظر است؛ خواه پای عقد وایقاعی در بین باشد؛ مانند اخذ به شفعه یا جعاله خواه نه؛ مانند اتلاف و تسبیب و به طور کلی مسئولیت مدنی.

مفهوم دین

ماده ۷۷۵ ق.م «دین» را تعریف کرده و گفته است که دین هر مالی است که در ذمه باشد. پس دین، تعهد مالی است. تعهد اجرای فعل هم دین است و در فقه به آن تصریح شده است.

اجرای تعهد

طبق ماده ۲۷۱ ق.م: «دین باید به شخص داین یا شخصی که از طرف او وکالت دارد تأدیه گردد، یا به کسی که قانوناً حق قبض را دارد».

ایفای دین به شخص داین، شکل اصلی و صورت عادی ایفای تعهد است که برائت ذمه مدیون را به دنبال خواهد داشت؛ زیرا آنچه مورد تعهد است، در این فرض مستقیماً در اختیار شخص متعهدله پس از قبض قرار می‌گیرد. ولی باید دانست که طبق ماده ۲۷۴ ق.م، تسلیم مورد تعهد به متعهدله هنگامی وفای به عهد محسوب می‌گردد که متعهد اهلیت قبض داشته باشد و چون اشخاص فاقد اهلیت، از تصرف در اموال خود محجور هستند، تسلیم مال مورد تعهد به ایشان سبب سقوط تعهد و برائت ذمه مدیون نمی‌شود. بنابراین، هرگاه مال مورد تعهد به متعهد فاقد اهلیت تسلیم شود و او تلف کند، متعهد به تأدیه دیگری به نماینده قانونی او ملزم خواهد بود.

متعهد می‌تواند دین خود را به شخصی که از متعهدله در قبض مورد تعهد وکالت دارد، تسلیم کند؛ هرچند به شخص متعهدله نیز دسترسی داشته باشد؛ زیرا، عملی که وکیل به نام موکل در حدود اختیاراتی که به او تفویض گردیده انجام می‌دهد؛ مثل این است که موکل شخصاً انجام داده باشد. بنابراین، هرگاه وکیل پس از قبض در مال مورد تعهد، تعدی یا تفریط کند و یا از تسلیم آن به موکل امتناع ورزد، مسئولیتی متوجه متعهد نخواهد بود.

ایفای تعهد به شخصی که قانوناً حق قبض دارد؛ مانند ولی و قیم نیز سبب سقوط تعهد است؛ زیرا ایشان قانوناً نماینده متعهدله بوده و اقدامات ایشان همانند وکیل که نماینده قراردادی است، نسبت به اشخاصی که از طرف ایشان نمایندگی دارند؛ معتبر است.

اگر متعهدله از قبول مورد تعهد امتناع ورزد، متعهد باید برای اجرای تعهد خود، به حاکم یا قائم مقام او مراجعه کند. منظور از حاکم در این جا کسی است که طبق مقررات، متصدی منصب قضا، صدور حکم، مرجع تشخیص حقوق و تکالیف و حل و

فصل دعاوی و شکایات است. در سازمان دادگستری ما این عنوان در مفهوم مطلق، بر دادرسانی که نسبت به ماهیت دعاوی رسیدگی و حکم صادر می‌کنند، منطبق است. منظور از قائم مقام حاکم، شخصی است که جانشین حاکم در اجرای اختیارات قانونی اوست. طبق مقررات، صندوق دادگستری و ثبت اسناد، به نمایندگی از دادگاه گیرنده سپرده‌هایی است که اشخاص در مقام ایفای تعهد و اجرای الزامات تأدیه می‌کنند.

در صورت عدم قبول متعهد، تسلیم به حاکم و قائم مقام او صحیح است؛ و الا طبق ماده ۲۷۳ ق.م.هرگاه متعهد بدون مراجعه به اشخاصی که حق دریافت مورد تعهد را دارند، آن را به حاکم یا قائم مقام او تسلیم کند، تعهد او ساقط نمی‌شود و مسئولیت خساراتی که در مدت تصرف حاکم یا قائم مقام او به مال مورد تعهد وارد می‌شود به عهده مدیون خواهد بود.

باتوجه به موارد مذکور، تأدیه به شخصی که صرفاً از متعهدله در اخذ مورد تعهد مأذون است، مشمول موارد بالا نمی‌شود؛ زیرا واضح است که به مأذون عنوان وکیل و عبارت «کسی که قانوناً حق قبض را دارد»؛ اطلاق نمی‌شود.

ماده ۲۷۲ ق.م.صحت تأدیه را به رضایت داین موکول کرده است و نیز ظاهر در این است که رضایت داین، بعد از تأدیه حاصل شود. بنابراین، ممکن است تصور شود که قانون اذن متعهدله را در تأدیه دین به ثالث به طور کلی برای تحقق وفای به عهد و سقوط تعهد کافی نمی‌داند.

هرچند در بعضی موارد، همانند رد مال ودعی و مورد عاریه طبق مواد ۶۲۴ و ۶۲۵ ق.م.تسلیم مورد عقد را به کسی که در اخذ مأذون می‌باشد، صریحاً یکی از راه‌های اجرای تعهد مستودع و مستعیر معرفی کرده است. ولی با کمی دقت در مسأله و با استفاده از روح قواعد و حقوق و نیز مفهوم اولویت، این تصور منتفی خواهد شد؛ زیرا اگر رضایت بعدی داین بتواند تأدیه قبلی را معتبر گرداند، به طریق اولی، رضایت قبلی او سبب اعتبار تأدیه و سقوط تعهد مدیون خواهد شد.

فروض و آثار پرداخت دین به شخص ثالث

فروض پرداخت دین به شخص ثالث

طبق تصریح ماده ۲۷۲ ق.م. تأدیه دین به غیر از اشخاص مذکور در ماده مذکور وقتی صحیح است که داین راضی شود.

پس، شرط صحت تأدیه دین به شخصی غیر از اشخاص اشاره شده در ماده ۲۷۱ ق.م رضایت داین می‌باشد.

در ابتدا لازم است گفته شود که طبق قانون، قبض فضولی در مورد کلیه معاملات و تعهدات درباره مجیز نافذ می‌باشد (حایری شاه‌باغ، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۹)؛ یعنی زمانی قبض فرد صحیح و قانونی است که رضایت داین را کسب کرده باشد و قبل از کسب رضایت، قبض او صحیح نمی‌باشد و ید او، ید امانی نیست و مسئول عین و منافع می‌باشد.

در صورت پرداخت دین به شخص ثالث چند فرض وجود می‌یابد:

۱. اگر رضایت داین قبل از تأدیه دین باشد، شخص ثالث نماینده داین به حساب می‌آید و تأدیه دین مسلماً صحیح و نافذ خواهد بود؛
۲. اگر رضایت بعد از تأدیه دین واقع شود، این رضایت به تأدیه دین صورت قانونی می‌دهد و سبب سقوط تعهد خواهد بود؛
۳. اگر داین رضایت ندهد، این تأدیه قانونی نیست و تعهد ساقط نمی‌شود. متعهد باید تعهد خود را دوباره اجرا کند؛
۴. اگر دین به شخص ثالث تأدیه شود و داین از این راه منتفع گردد، آیا تأدیه صحیح است یا خیر؟
۵. اگر دین به شخص ثالثی تسلیم شود که اهلیت قانونی ندارد، طبق قانون تأدیه معتبر نیست. آیا می‌توانیم خلاف قانون ترازی و این تأدیه را صحیح و قانونی تلقی کنیم؟
۶. اگر دین به شخص ثالث تأدیه شود و داین رضایت ندهد؛ ولی شخص ثالث

سریعاً دین را به داین تحویل دهد، در این حالت وضعیت به چه شکل می‌باشد؛ آیا نیاز است که متعهد دین را دوباره ادا کند؟

۷. اگر قبل از اظهار نظر داین نسبت به ایفا، شخص ثالث دین دریافتی را به متعهدله تحویل دهد، در این حالت آیا ایفا صحیح یا نارواست و مستلزم اجرای دوباره آن است؟

بررسی آثار پرداخت دین به شخص ثالث

در این مبحث به بررسی آثار پرداخت دین به شخص ثالث می‌پردازیم:

فرض اول

اگر رضایت داین قبل از تأدیه دین باشد، شخص ثالث نماینده داین به حساب می‌آید و مأذون می‌باشد و تأدیه دین صحیح و نافذ خواهد بود. در ابتدا شاید به نظر برسد که رضایت متعهدله قبل از تأدیه اثری ندارد (البته این رضایت، اذن به حساب می‌آید؛ چون قبل از تأدیه و اجرای عمل می‌باشد) و همان‌طور که گفته شد مأذون از طرف متعهدله زیر هیچ یک از عناوین ذکرشده در ماده ۲۷۱ ق.م.ن نیست.

ولی باتوجه به موارد دیگر قانون مدنی، مانند مواد ۶۲۴ و ۶۲۵ ق.م.تسلیم مال مورد عقد به کسی که در أخذ مأذون می‌باشد، صریحاً یکی از راه‌های اجرای تعهد مستودع و مستعیر معرفی کرده است. علاوه بر این، باتوجه قواعد و روح حقوق و مفهوم اولویت متوجه می‌شویم که رضایت بعدی داین بتواند تأدیه قبلی را معتبر گرداند؛ به طریق اولی، رضایت قبلی او سبب اعتبار تأدیه و سقوط تعهد مدیون خواهد شد (شهیدی، ۱۳۸۶، صص ۸۸ و ۸۹).

فرض دوم

داین پس از تأدیه دین رضایت می‌دهد و تأدیه دین صورت قانونی به خود می‌گیرد. اثر این رضایت از چه زمانی آغاز می‌شود؛ از چه زمانی تأدیه دین قانونی است و اگر نمائاتی در بین باشد، این نمائات به چه کسی متعلق است؟

در پاسخ به این سوالات می‌توانیم بگوییم که ایفای تعهد و سقوط آن، زمان حصول

رضایت واقع می‌گردد، نه زمان تسلیم؛ زیرا اولاً، رضایت بعدی متعهدله در حقیقت سبب تحقق ایفای تعهد و سقوط آن است که پیش از پیدایش آن، نمی‌توان موجبی برای برائت ذمه متعهد تصور کرد و بنابر جریان عادی در امور تشریحی، همانند امور طبیعی اثر و مسبب به دنبال پیدایش مؤثر و سبب وجود می‌یابد، نه پیش از آن؛ مگر این‌که خلاف آن مقرر گردد.

ثانیاً، این تأدیه را نمی‌توان با معامله فضولی مقایسه و از ماده ۲۵۸ ق.م.استنباط کرد که رضایت بعدی متعهدله نسبت به آثار حقوقی، مانند اجازه مالک در عقد فضولی موجب پیدایش ایفای تعهد و برائت ذمه متعهد از زمان تسلیم مورد تعهد می‌باشد؛ زیرا وضع ماده ۲۵۸ ق.م و حکم به جریان آثار عقد از زمان انشا بر اساس قول کشف، خلاف قاعده و مبتنی بر دلایل خاصی است که در حقوق امامیه مورد توجه قرار گرفته و در اقتباس نویسندگان قانون مدنی ایران وارد گردیده است. با توجه به مطالب مذکور و این که تسلیم را نمی‌توان یک معامله دانست، تسری دادن احکام معامله فضولی به آن قابل قبول نخواهد بود. بنابراین، متعهدله با ابراز رضایت خود، در حقیقت به گیرنده مورد تعهد اذن می‌دهد که از طرف او مورد تعهد را متصرف شود. به عبارت دیگر، رضایت مزبور تعریف گیرنده را از یک استیلائی ساده مبتنی بر رضایت متعهد به یک استیلا به عنوان قبض مورد تعهد تغییر می‌دهد و شروع جریان آثار حقوقی ایفای تعهد را سبب می‌گردد. با این وصف و با تکیه بر ظاهر ماده ۲۷۲ ق.م.فعل تأدیه به غیر اشخاص مذکور در ماده ۲۷۱ را پس از رضایت داین، صحیح دانسته است.

سوال‌هایی در این مسئله وجود دارد که به آن پاسخ می‌دهیم.

مثلاً اگر متعهد فردی از مصادیق کلی مورد تعهد را به متعهد تسلیم کند، آیا متعهد می‌تواند پیش از رضایت متعهدله نسبت به قبض مزبور، آن را از گیرنده استرداد کند؟ بله، چون پیش از رضایت متعهدله، ایفای تعهد، یعنی تسلیم مورد تعهد به متعهدله یا نماینده او یا مأذون از طرف او انجام نگردیده است. از طرف دیگر، تسلیم و تسلّم مورد تعهد را نمی‌توان یک عمل حقوقی دو طرفه دانست. قبض و اقباض موضوع

تعهد، عقدی جدید نیست، بلکه اجرای تعهد و عقدی است که قبلاً تحقق یافته است. اگر چه موضوع تعهد کلی باشد و با تسلیم فردی از آن، مالکیت آن فرد از متعهد به متعهدله منتقل گردد؛ زیرا علاوه بر آن که تعریف عقد بر تسلیم و تسلیم مورد تعهد انطباق ندارد، پاره‌ای از شرایط صحت و اعتبار عقد، برای صحت و اعتبار قبض و اقباض مورد تعهد، قانوناً لازم شمرده نشده است. از جمله لازم نیست مالی که به عنوان مورد تعهد قبض می‌شود، هنگام تحویل نزد طرفین معلوم باشد و معلوم بودن آن در زمان انشای معامله و تعهد کافی خواهد بود. بر خلاف معاملات، اگر داین در قبض مورد تعهد به اعتبار قبض و برائت ذمه مدیون لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. با ملاحظه آنچه گفته شد از جهت ماهیت، اقباض را که سبب انتقال مالکیت است، باید عمل حقوقی یکطرفه دانست که فقط اراده متعهد در تعیین فرد کلی مورد تعهد و انتقال مالکیت آن به متعهدله لازم است و اراده متعهدله بر تحقق آن تأثیری ندارد.

در یک قبض و اقباض ملک، آنچه نیازمند اراده و مصداق یک عمل حقوقی یکطرفه است، تسلیم یا اقباض مورد تعهد است که از طرف متعهد به عمل می‌آید، بدون این که تسلیم یا قبض متعهدله بر این امر تأثیر داشته باشد. پس نمی‌توان تأدیه دین به شخص ثالث را با معامله فضولی مقایسه و حکم کرد که تا زمان صدور اجازه یا رد از طرف متعهدله، متعهد به رعایت انشای خود نسبت به تملیک فرد کلی مورد تعهد به متعهدله ملزم است و جز در مورد ورود ضرر بر اثر تأخیر متعهدله در قبول یارد، به رفع انشای خود و استرداد آنچه به عنوان ایفای تعهد به ثالث تسلیم کرده است، قادر نمی‌باشد. در این فرض، مادام که قبض تحقق نیافته است، مال تسلیم شده همچنان در مالکیت متعهد باقی است و نسبت به آن حقی برای متعهدله به وجود نمی‌آید تا مانع استرداد آن باشد. در مورد نمائات نیز می‌توانیم بگوییم تا قبل از رضایت داین، اگر نمائاتی در بین باشد به متعهد متعلق است؛ چون هنوز مال تسلیم شده در مالکیت متعهد است و متعاقب آن، نمائاتش نیز به متعهد متعلق می‌باشد و تا قبل از رضایت داین هنوز ایفا تحقق نیافته است. پس از رضایت، نمائات متعلق به داین است (به تبع موضوع تعهد)

(شهیدی، ۱۳۸۶، صص ۸۸ و ۸۹). حال که داین رضایت داده و تأدیه، تحقق یافته است و ذمه متعهد بری شده است وظیفه شخص ثالث چیست و در این صورت، ثالث تحت چه عنوانی دین دریافتی را به متعهدله می‌پردازد؟ آیا می‌توانیم بگوییم این جا انتقال دین صورت گرفته است؟ یا تبدیل تعهد؟ یا...؟

در ابتدا به توضیح انتقال دین و تبدیل تعهد از طریق تبدیل متعهد می‌پردازیم: در انتقال دین، اگر تعهد را به یک رشته ارتباطی بین متعهد و متعهدله تشبیه کنیم، این رشته اولی باقی می‌ماند؛ ولی یک سر آن که به متعهد اصلی وابسته است، از او جدا و به متعهد جدید وصل می‌شود. فقط موضوع تعهد، یعنی دین از ذمه متعهد اصلی به ذمه متعهد جدید انتقال می‌باید. انتقال دین به اعتبارسبب و چگونگی انتقال به دو گروه «قهری» و «قراردادی» تقسیم می‌شود:

۱. انتقال قهری دین، با فوت مورث محقق می‌گردد که در صورت عدم در ترکه در مهلت قانونی به وسیله وراثت، طبق مواد ۲۴۸ و ۲۵۰ قانون امور حسبی، ایشان به جای مورث خود در برابر طلبکار آن مدیون خواهند بود.

ولی طبق نظر دکتر کاتوزیان که معتقد است ترکه دارای شخصیت حقوقی می‌باشد، با فوت مورث، انتقال دین صورت نمی‌گیرد و متعهد بر ترکه باقی می‌ماند تا وفا گردد و وارثان در دوران اختلاط ترکه و بقای شخصیت حقوقی مدیران آن هستند و باید دعوی بر ترکه را پاسخ گویند.

۲. انتقال قراردادی و خاص دین که در نتیجه تراضی مدیون با شخص ثالث واقع می‌شود و طلبکار در آن نقشی ندارد و تعهد قبلی باقی خواهد بود. فقط متعهد جدیدی به جای متعهد قبلی قرار می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۷۱، صص ۲۷۸ - ۲۸۰).

ولی در تبدیل تعهد از طریق تبدیل متعهد، تعهد اصلی از بین می‌رود و تعهد جدید جایگزین آن می‌شود و رشته اصلی (تعهد) در تبدیل تعهد که مدیون اصلی را به طلبکار مربوط می‌کند، گسیخته می‌شود و رشته جدیدی بین تعهد جدید و طلبکار به وجود می‌آید (شهیدی، ۱۳۸۸، صص ۱۶۷ - ۱۵۰).

در فرض دوم (که داین به تأدیه رضایت داده است) نمی‌توانیم بگوییم تبدیل تعهد صورت گرفته است؛ چون متعهد جدیدی به وجود نیامده و همان تعهد قبلی است. فقط متعهد جدیدی جایگزین متعهد سابق شده است.

انتقال دین هم نمی‌باشد؛ چون سبب ایجاد انتقال دین، قهری یا قراردادی است که سبب قهری در این جا منتفی است و سبب قراردادی نیز اگر به وجود قرارداد بین شخص ثالث و متعهد قائل شویم؛ به این صورت که بین خود تراضی کرده‌اند تا شخص ثالث دین دریافتی را به متعهدله پردازد؛ در این حالت انتقال دین صورت گرفته است. پاره‌ای از نویسندگان حقوق فرانسه، ایفای تعهد را قرارداد تلقی کرده‌اند. اگر مانند برخی از نویسندگان حقوق فرانسه ایفا را قرارداد بدانیم، می‌توانیم قبول کنیم که این وضعیت با انتقال دین منطبق است.

اما اگر قبول نکنیم که قراردادی واقع شده است، انتقال دین نیست و می‌توانیم بگوییم چیزی شبیه انتقال دین صورت گرفته است.

در این فرض، طبق م ۳۰۱ ق.م (کسی که عمداً یا اشتبهاً چیزی را که مستحق نبوده است، دریافت کند، ملزم است آن را به مالک تسلیم کند). سپس شخص ثالث ملزم است دین دریافتی را به مالک پرداخت کند. به موجب ماده ۳۰۳ ق.م (کسی که مالی را من غیر حق دریافت کرده است. ضامن عین و منابع آن است، اعم از این‌که به عدم استحقاق خود عالم باشد یا جاهل).

در این جا شخص ثالث مال را من غیرحق دریافت کرده و ضامن عین و منابع آن است، تا زمانی که داین رضایت دهد. اگر اثر رضایت داین از زمان تسلیم بود، به نظر می‌رسد که شخص ثالث دیگر ضامن عین و منابع آن نبود؛ چون از زمان تسلیم رضایت داین اثر کرده و داین به این تصرف راضی است.

نیز الزام قانونی شخص ثالث به پرداخت آن چه را دریافت کرده است، راهی است برای جلوگیری از دارا شدن بلا جهت شخص ثالث؛ چون در این جا به نظر می‌رسد با دریافت شخص ثالث بلاجهت دارایی مالی شده است که مستحق آن نبوده و به نظر

می‌رسد شرایط دارا شدن بلا جهت در این فرض جمع است و شرایط آن، دو مورد است که عبارتند از:

۱. منتفع شدن یک طرف و افزایش دارایی او، در برابر متضرر شدن طرف دیگر و کاهش دارایی وی، شرط اول تحقق این قاعده است. شرط مزبور در صورتی محزر شناخته می‌شود که افزایش و کاهش متقابل دارای دو طرف به هم مرتبط بوده و آنچه از دارایی یک طرف کاسته شده، بر دارایی طرف دیگر افزوده شده باشد. بنابراین، هر گاه منتفع شدن کسی نتیجه متضرر شدن دیگری نباشد، اجرای این قاعده میسر نخواهد بود.
۲. استفاده بدون جهت صورت گرفته باشد. از کلمه جهت در این مقام تفسیرهای مختلف شده است. جمعی آن را به معنی عوض و جمعی به معنی بدل و دیگران به معنی مثل و نظیر گرفته‌اند؛ ولی بهتر است بگوییم مقصود از جهت، سببی قانونی است، اعم از عقد و غیر آن که افزایش دارایی یک طرف در برابر کاهش دارایی طرف دیگر را توجیه نماید؛ مثلاً موجری با مستأجر شرط می‌کند که اضافات و تزییناتی که در مدت اجاره از سوی مستأجر در مورد اجاره انجام شود، در پایان مدت اجاره مجاناً به موجر تعلق خواهد یافت. در این فرض، موجر به حساب مستأجر منتفع گردیده است، لیکن مستأجر حق دعوی علیه او را ندارد؛ زیرا استفاده مزبور بلا جهت نبوده و به موجب عقد اجاره توجیه شده است (موحد، بی‌تا، صص ۳۴۹ - ۳۵۳).

در فقه، این قاعده بدیهی است که تصرف در مال دیگری بدون اذن او یا ولایت بر او جایز نیست. پس به طریق اولی نمی‌توان بدون سبب شرعی مال دیگری را گرفت. برای اثبات وجود این قاعده به قرآن استناد شده است. در قرآن کریم آمده است: «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم (نساء / ۲۹)؛ اموال یکدیگر را به باطل نخورید، مگر این‌که به تراضی و در نتیجه تجارت باشد. این آیه در واقع زیر بنای قوانین اسلامی در باب معاملات و مبادلات است (رحیمی، ۱۳۸۸، صص ۵۸ و ۵۹).

در این فرض نیز شخص ثالث بدون سبب و جهت متصرف دارایی‌ای شده که

مستحق آن نبوده است. درست است که داین پس از مدتی رضایت داده است؛ مسئولیت او در قبال عوض و منافع عین تا زمان وقوع رضایت داین باقی است؛ ولی مسئولیت الزام به استرداد مورد تعهد تا زمانی که مورد تعهد را به داین بدهد، باقی است و به نظر می‌رسد، می‌توان علیه شخص ثالثی که مورد تعهد را به داین نمی‌پردازد، طرح دعوی کرد و از موارد قابل استناده دارا شدن بلا جهت و مواد ۳۰۱ و ۳۰۳ قانون مدنی است.

فرض سوم

اگر داین رضایت ندهد، تعهد ساقط نمی‌شود و متعهد ملزم است که تعهد را بار دیگر اجرا کند.

تکلیف تعهدی که به شخص ثالث در دفعه اول پرداخت شده است، چگونه است؟ شخص ثالث چه وظیفه‌ای دارد؟ در این فرض، ایفای ناروا محقق شده است و مانند فرض قبل می‌توانیم به ماده ۳۰۱ و ۳۰۳ ق.م استناد کنیم؛ چون در این جا نیز شخص ثالث اشتبهاً چیزی را که مستحق آن نبوده، دریافت کرده است و باید آن را مسترد کند و همچنین ضامن عین و منافع آن است، هر چند جاهل باشد (این جا بین عالم و جاهل بودن تفاوتی نیست).

تفاوتی که این فرض و فرض قبل در مورد مسئولیت با هم دارند، این است که به نظر نگارنده در فرض قبل، شخص ثالث تا زمانی مسئول عین و منافع آن است که داین رضایت دهد و از آن به بعد مسئولیتی ندارد؛ چون داین به این تصریف راضی و ید او ید امانی است، مگر این که تعدی و تفریط کند؛ ولی اگر که به تسلیم موضوع تعهد حاضر نشود، به نظر می‌رسد که ید او دوباره ضمانتی می‌شود و مسئول عین و منافع آن است. ولی در این فرض، شخص ثالث از همان ابتدا تا زمانی که موضوع تعهد را به متعهد برگرداند، مسئول عین و منافع آن است و در این فرض امکان طرح دعوی استرداد وجود دارد. برای ایجاد حق استرداد شرایطی لازم است که عبارتند از:

شرط اول: بدیهی است اولین شرط ایجاد حق استرداد، تسلیم مالی، اعم از اعتبار یا

وجه نقد و یا عینی به غیر ذیحق و غیر مالک است. عمل تسلیم و یا دریافت ممکن است از سوی شخص و یا نماینده او به عمل آید، به طوری که اگر شخص یا نماینده، اشتبهاً پولی را به حساب دیگری گذارد، مورد از مصادیق ماده ۳۰۱ ق.م خواهد بود.

شرط دوم: دومین شرط ایجاد حق استرداد تعهد رد مال، آن است که مال به رایگان داده نشده، یا دهنده مال از این بابت، مدیون دریافت کننده نباشد و این در سه مورد زیر تحقق می‌یابد:

اولاً: دهنده مال هیچ‌گاه در مقابل دریافت کننده چنین تعهدی نداشته است؛ به طوری که حتی اگر دهنده مال از این بابت مدیون شخص ثالثی بوده، چنانچه دریافت کننده، نماینده شخص ثالث مذکور نباشد، حق استرداد و در مقابل، تعهد رد مال ایجاد می‌شود. در عین حال، در صورتی که دریافت کننده طلبکار مالی بوده است که دریافت کرده باشد، لیکن دهنده آن مال، شخص دیگری غیر از بدهکار بوده و قصد ایفای دین مدیون را داشته، حق استرداد زایل خواهد شد؛ چه به موجب ماده ۲۶۷ ق.م ایفای دین از جانب غیر مدیون هم جایز است.

ثانیاً: سابقاً تعهد وجود داشته و بعداً ساقط شده و یا این که تعهد ظاهراً موجود بوده. ولی در واقع وجود نداشته است.

ثالثاً: ایجاد تعهد به وقوع واقعه و یا شرطی معلق بوده که هنوز تحقق نیافته است؛ چه اگر در تاریخ مطالبه تعهد محقق شود، حق استرداد ساقط خواهد شد. با وجود این شرایط، حق استرداد را دارد:

شرط اول: تسلیم مال به شخصی صورت گرفته که نه مالک است و نه وکیل و نه نماینده؛ هیچ‌سمتی برای دریافت دین نداشته است. پس شرط اول محقق است.

شرط دوم: متعهد، مال را به شخصی داده است که بین آن‌ها هیچ رابطه حقوقی نبوده و شخص ثالث طلبکار متعهد نبوده است، بلکه نسبت به رابطه بین متعهد و متعهدله بیگانه بوده است. پس شرط دوم نیز محقق شده است.

بنابراین، دعوای استرداد، هم در این فرض قابل اجراست و هم در فرض قبل؛ چون

گفته شده که می‌شود دعوی استرداد از سوی کسی اقامه شود که ایفا از سوی دیگری به عمل آمده باشد. پس فقط ایفا از جانب کسی که ایفا را انجام داده است، قابل اقامه نیست و دعوی استرداد به صرف اثبات تسلیم مال، حق استرداد (دهنده مال) و در مقابل، تعهد رد مال (از ناحیه دریافت کننده) مسلم می‌شود و چنانچه دریافت کننده بخواهد، حق استرداد دهنده مال را ساقط نماید، باید ثابت کند که یا مال دریافت شده به خود او متعلق بوده است و یا این مال در مقام وفای به عهد و یا به عنوان هبه (م ۷۹۵ ق.م) به او تسلیم شده و یا مال مذکور عنوان قرض داشته و برای ادای آن به وجه ملزومی، اجلی معین گردیده است (مواد ۶۴۸ و ۶۵۱ ق.م).

مسئولیت دریافت کننده مال

از این جهت، قانون مدنی از فقه پیروی نموده و قواعد فقهی در این مسأله به کلی با قانون مدنی فرانسه متفاوت است. در فقه و قانون مدنی، مسئولیت دریافت کننده مال را می‌توان بر حسب مورد به چهار حالت تصور کرد:

حالت اول: موردی است که دریافت کننده در قبال مطالبه عین معین، دریافت را منکر شود. در این صورت نامبرده از تاریخ انکار، حکم غاصب را پیدا می‌کند (م ۳۱۰ ق.م) لذا مسئولیت او در مقابل دهنده مال مسئولیت غاصب نسبت به مالک خواهد بود. از مصادیق این حالت، موردی است که کسی عین معینی را دریافت کرده است، اما به عدم استحقاق خود عالم بوده، معهذاً آن را بفروشد.

حالت دوم: موردی است که بر خلاف حالت اول، دریافت کننده عین معین، منکر دریافت نیست. در این صورت، بر خلاف امین که به شرط تعدی یا تفریط مسئول است، دریافت کننده، اعم از این که به عدم استحقاق خود عالم بوده یا جاهل، در مقابل مالک، مسئول منافع عین و هر گونه تلف و عیبی است که در زمان تصرفش ایجاد شده باشد.

حالت سوم: موردی است که دریافت، دسته جمعی و یا مورد دریافت، مال مشاع و یا مقدار معینی از شیئی متساوی الاجزا باشد. در این صورت نیز مسئولیت هر یک از

دریافت کنندگان بر حسب انکار یا عدم انکار آنان در مقابل مالکین با حالات اول و دوم منطبق خواهد بود.

در حالاتی که دریافت کننده به عدم استحقاق خود جاهل بوده، مالک نیز مسئول پرداخت مخارجی است که برای نگاهداری مال لازم بوده است.

حالت چهارم: چنانچه مال دریافت شده «کلی مافی الذمه» نظیر وجه نقد باشد، دریافت کننده به صورت متعهد در خواهد آمد و نسبت به استرداد مشابه مال دریافت شده تعهد خواهد داشت. در این حالت، به شرط این که مال دریافت شده وجه نقد باشد، دریافت کننده، نسبت به رد معادل مبلغی که دریافت کرده، به انضمام خسارت تأخیر تأدیه از زمان تقدیم اظهارنامه و یا دادخواست (م ۷۲۱ ق.آ.د.م) متعهد خواهد بود (امیری قائم مقام، ۱۳۸۸، صص ۳۲۷ - ۳۳۵).

فرض چهارم

در بخش سوم مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این جا به بررسی فرض پنجم می‌پردازیم:

فرض پنجم

اگر دین به شخص ثالثی تأدیه شود که اهلیت قانونی ندارد، طبق قانون معتبر نیست. آیا می‌توانیم خلاف قانون تراضی و این تأدیه را صحیح تلقی کنیم، یا خیر؟ طبق ماده ۲۷۴ ق.م، اگر متعهدله اهلیت قبض نداشته باشد، تأدیه در وجه او معتبر نخواهد بود. آیا بر خلاف قانون می‌توان تراضی کرد؟ در این حالت با توجه به مبنای اهلیت در وفای به عهد، باید بررسی کرد که اهلیت بر چه اساسی لازم شمرده شده است. ابتدا ماهیت وفای به عهد و لزوم اهلیت در آن بررسی می‌گردد: وفای به عهد عملی ارادی است که به اختیار انجام می‌شود. گروهی از نویسندگان وفای به عهد را قرارداد می‌دانند. گروهی از نویسندگان حقوق فرانسه بر همین نظرند و معتقدند که وفای به عهد عمل حقوقی است و اهلیت دو طرف در آن شرط اساسی است. پس، اگر وفای به عهد را به عقیده این گروه، عمل حقوقی بدانیم، نمی‌توانیم خلاف قانون

ترازی کنیم و دریافت کننده مال را فاقد اهلیت بدانیم؛ چون اهلیت، در یک عمل حقوقی از شرایط اساسی آن است و جزء قواعد آمره به حساب می آید.

ولی این تحلیل اشتباه است و وفای به عهد را نمی توان قرار داد تلقی کرد، بلکه بیش تر به واقعه ای حقوقی شبیه است تا عملی حقوقی. متعهد در وفای به عهد ملتزم شده مالی را که از قبل تعیین شده است، واگذار کند، یا کاری را انجام دهد. در این راه، آزادی انتخاب نقشی ندارد، به طوری که اگر به رغبت ادا نکند، به زور به ادای آن وادار می شود و به قصد انشا و اثر اراده ندارد و اگر طلبکار خود به موضوع تعهد دست پیدا کند یا شخص ثالثی آن را بدون اذن و اطلاع مدیون بپردازد، وفای به عهد محقق شده و اراده طلبکار نیز در وفای به عهد نقشی ندارد، بلکه وقتی مدیون به دین خود وفا کند، دین خود به خود ساقط می شود. پس، لزوم اهلیت برای قبض مال نشانه قراردادی بودن وفای به عهد نیست، بلکه چهره حمایتی دارد که مال حیف و میل نشود (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۲۰۵ - ۲۰۷). حال اگر که مال مورد تعهد به شخص ثالثی که اهلیت ندارد، داده شود (مثلاً به بچه ۷ ساله متعهدله داده شود) متعهدله می تواند خلاف ماده ۲۷۴ ق. م رضایت دهد و چون اهلیت در این جا فقط به خاطر حمایت از مال متعهدله می باشد، بر این رضایت ایرادی وارد نیست. در این فرض، تعهد با رضایت داین ساقط و ذمه متعهد بری می شود.

ولی اگر به این نظر معتقد شویم که وفای به عهد عملی حقوقی است، این رضایت معتبر نیست و تعهد ساقط نشده است و متعهد باید دوباره آن را ادا کند.

فرض ششم

اگر داین رضایت ندهد، ولی شخص ثالث فوراً پس از دریافت، آن را به داین تحویل دهد، وضعیت تعهد به چه صورت می باشد؟ آیا تعهد ساقط شده است یا خیر؟ در ابتدا شاید به نظر برسد که پرداخت توسط شخص ثالث فایده ای ندارد و تعهد ساقط نشده است؛ ولی با کمی تأمل درمی یابیم که این فرض شامل ایفای دین از جانب غیر مدیون می شود و صحیح و قانونی است. طبق ماده ۲۶۷ ق. م: ایفای دین از جانب

غیر مدیون هم جایز است، اگر چه از طرف مدیون نداشته باشد؛ ولیکن کسی که دین دیگری را ادا می‌کند، اگر با اذن باشد، حق مراجعه به او دارد؛ والا حق رجوع ندارد. داین نیز ملزم است آن را بپذیرد، مگر این که آنچه پرداخت شده با آنچه در قرارداد ذکر شده است، مطابق نباشد؛ مثلاً در قرارداد ذکر شده که ۱۰۰ کیلو گندم، ولی غیر مدیون (شخص ثالث) ۱۰۰ کیلو عدس تحویل دهد. در این جا طبق ماده ۲۷۵ ق.م داین می‌تواند قبول نکند و نمی‌توانیم او را به قبول موضوع تعهد مجبور نماییم؛ ولی اگر آنچه پرداخت شده با موضوع تعهد مطابق باشد، ملزم است بپذیرد و اگر نپذیرفت و امتناع کرد، طبق ماده ۲۷۳ ق.م شخص ثالث می‌تواند آن را به حاکم یا قائم مقام او تحویل دهد و از تاریخ این اقدام مسئول خساراتی که ممکن است به موضوع حق وارد آید، نخواهد بود. پس در این فرض نیز ذمه متعهد بری می‌شود و تعهد ساقط می‌گردد. در این جا چون متعهد موضوع تعهد را از قبل به شخص ثالث داده است، دیگر شخص ثالث حق رجوع ندارد؛ چون دریافت کرده است و با دریافت دوباره از مصادیق دارا شدن بلا جهت است.

فرض هفتم

اگر قبل از اظهار نظر داین نسبت به ایفا، شخص ثالث دین را تحویل بدهد، آیا تعهد ساقط شده است، یا خیر؟ در این جا هنوز از سوی داین اظهارنظری صورت نگرفته است. می‌توانیم بگوییم به طریق اولی در این فرض نیز تعهد ساقط شده و ذمه متعهد بری شده است؛ چون در فرض قبل داین رضایت نداده بود و شخص ثالث دین را تحویل می‌داد و در این جا هنوز داین اظهار نظر نکرده است، شخص ثالث پرداخت را انجام می‌دهد. همچنین می‌توانیم بگوییم در این فرض نیز ایفا از جانب غیر مدیون است و جایز می‌باشد و همان‌طور که در فرض قبل گفتیم طبق ماده ۲۶۷ ق.م این ایفا صحیح است، به شرط این که با موضوع تعهد مطابق باشد و داین ملزم است آن را بپذیرد و اگر نپذیرفت طبق ماده ۲۷۳ ق.م باید آن را به حاکم یا قائم مقام او تحویل بدهد و از تاریخ این اقدام،

مسئول خساراتی که ممکن است به موضوع تعهد وارد آید، نخواهد بود. قابل ذکر است که طبق م ۲۲۶ ق.م، در مورد ایفای تعهدات، از طرف یکی از متعاملین، طرف دیگر نمی‌تواند ادعای خسارت نماید، مگر این‌که برای ایفای تعهد مدت معینی مقرر شده و مدت مزبور منتقضی شده باشد. پس، در این فروض که دین به شخص ثالث تحویل داده می‌شود و او موظف است که به داین تحویل دهد، اگر در قرارداد اولیه مدتی مقرر شده باشد و با رسیدن موعد مقرر، متعهد به جای این‌که دین را به متعهدله تسلیم نماید، آن را به شخص ثالث تسلیم کند و در این تأخیر پیش آمده خساراتی متوجه داین شده باشد؛ می‌تواند خسارت تأخیر تأدیه مطالبه کند. اما اگر مدتی مقرر نشده باشد، ولی متعهدله تعهد را مطالبه کند و از زمان مطالبه مدتی بگذرد و بعد شخص ثالث موضوع تعهد را تحویل داین دهد، در این حالت اگر خساراتی به خاطر این تأخیر متوجه داین شده باشد؛ می‌تواند آن را مطالبه کند.

تأدیه دین به شخص ثالث در حقوق فرانسه

در بخش دوم که فرض‌های مختلف را بررسی کردیم، فرض چهارم این بود که اگر متعهد، دین را به شخص ثالثی تأدیه کند و داین از طریق این تأدیه منتفع شود، آیا تأدیه صحیح است یا خیر؟

به طور مثال اگر دین به طلبکار داین پرداخت شود، دین داین ادا می‌شود و دیگر لازم نیست دین داین خود را به طلبکارش ادا کند و از این طریق منتفع می‌شود و باید بگوییم این تأدیه از جانب غیر مدیون است؛ ولی آیا می‌توانیم بگوییم با این تأدیه در حقوق ما متعهد نسبت به داین بری شده است یا خیر؟

در ماده ۲۷۲ ق.م ایران تأدیه به شخص ثالث زمانی صحیح است که داین رضایت دهد و صحبتی از منتفع شدن نیامده است؛ ولی در قانون مدنی فرانسه طبق ماده ۱۲۳۹: «... هر گاه پرداخت به شخصی انجام می‌شود که حق اخذ آن را نداشته است، در

صورتی که مورد تصویب متعهدله واقع گردد یا متعهدله از آن منتفع شود، پذیرفته است». در حقوق فرانسه دو راه برای براءت ذمه متعهد وجود دارد:

۱. رضایت داین به این پرداخت؛

۲. منتفع شدن داین از این پرداخت.

در حقوق ما هم اگر طلبکار را جزء قائم مقام‌های داین بدانیم، این راه پذیرفته است و با منتفع شدن داین می‌توانیم بگوییم تعهد ساقط شده است؛ چون قائم مقام هم از جمله کسانی است که می‌توانیم دین خود را به او تأدیه کنیم. ولی گروهی از حقوقدانان قائم مقام را دو دسته کردند: ۱. عام؛ ۲. خاص.

قائم مقام عام

۱. پس از مرگ، دارایی شخص به طور فهری به وارثان او می‌رسد و وارثان در تمام حقوق و دیون او در اموال مورث جانشین او هستند و در واقع زندگی حقوقی مورث را ادامه می‌دهند.

۲. موصی‌له در جزء مشاع‌ترکه نیز مانند وراث، قائم مقام مورث در جزء مشاعی است که به نفع او وصیت شده است و جانشین در تمام حقوق و دیون اوست.

قائم مقام خاص

در مواردی که شخص عین معین یا حق خاصی را به دیگری انتقال می‌دهد، انتقال گیرنده را نسبت به آن مال و حق قائم مقام خاص او می‌نامند. در مورد معاملاتی که پیش از انتقال انجام شده و موضوع آن ذات حق مورد انتقال یا از لوازم و توابع آن است، انتقال گیرنده را باید قائم مقام مالک سابق دانست؛ زیرا در این گونه موارد، آثار عقد جزء حق یا مال شده است و انتقال گیرنده نیز آن را به همان صورت مالک می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۷، صص ۱۷۳ - ۱۷۷).

در مورد طلبکار گفته‌اند که قائم مقام عام نیست؛ چون در جزء مشاع‌ترکه نه وارث است و نه موصی‌له. نیز گفته‌اند که قائم مقام خاص هم نیست؛ چون داین در رابطه با تعهد مورد بحث، حقی را به داین منتقل نکرده است تا قائم مقام داین در اخذ مورد

تعهد باشد. پس باید بگوییم که طلبکار قائم مقام داین نیست و با اخذ دین از سوی طلبکار و منتفع شدن داین، تعهد متعهد ساقط نمی‌شود، مگر این‌که داین رضایت دهد و بهتر است این مورد نیز به قانون ما اضافه شود تا با منتفع شدن داین، علاوه بر رضایت او، راهی باشد برای سقوط تعهد متعهد.

نتیجه

وقتی قراردادی بین دو طرف منعقد می‌گردد، طرفین از هم انتظار دارند تعهداتشان را مطابق آنچه قرارداد ذکر شده است، اجرا کنند. دانستیم که:

طبق قانون، متعهد موظف است آنچه را تسلیم می‌کند مالک و یا مأذون از طرف مالک باشد و باید دین را به داین، قائم مقام او، وکیل داین و یا به کسی که از طرف داین قانوناً حق قبض دارد، پرداخت کند.

اگر دین را به شخص ثالث تحویل دهد، با رضایت داین نسبت به این تأدیه، تعهد ساقط می‌شود و گرنه متعهد ملزم است دوباره دین خود را ادا کند.

در صورت پرداخت دین به شخص ثالث، از زمان رضایت داین به این تأدیه، موضوع تعهد در مالکیت داین می‌باشد و نمائات آن نیز به تبع مال به داین متعلق می‌باشد.

قبل از رضایت، موضوع تعهد هنوز در مالکیت متعهد می‌باشد و می‌تواند آن را مسترد کند و نباید این فرض را با معامله فضولی مقایسه کنیم؛ چون تسلیم موضوع تعهد معامله نیست.

شخص ثالث موظف است مالی را که دریافت کرده است، فوراً به داین تحویل دهد و گرنه به استناد دارا شدن بلاجهت و این‌که مال را من غیر حق دریافت کرده است، می‌توان علیه او دعوی استرداد مطرح کرد.

در زمینه امکان گرفتن خسارات می‌توان گفت که اگر برای تعهد سررسیدی مقرر شده باشد، با رسیدن موعد مقرر متعهد به پرداخت موضوع تعهد موظف است و با

پرداخت به شخص ثالث و تأخیر پیش آمده، اگر به متعهدله خساراتی وارد شده باشد، می‌تواند مطالبه کند.

همچنین اگر سررسیدی مقرر نشده باشد، ولی متعهدله طلب خود را مطالبه کند و متعهد، دین را به شخص ثالث تسلیم کند، با این تأدیه تأخیری پیش می‌آید که اگر خساراتی متوجه داین شود، می‌تواند آن را مطالبه کند.

با مقایسه قانون مدنی ایران و فرانسه متوجه شدیم که در قانون فرانسه علاوه بر رضایت داین، منتفع شدن داین هم راهی است برای صحیح تلقی شدن ایفا. پس، بهتر است که منتفع شدن داین را به عنوان راهی برای صحیح تلقی شدن ایفا در قانون خود بگنجانیم. به نظر می‌رسد این تمهید با عدل و انصاف مناسب‌تر باشد.

منابع و مأخذ

۱. امیری قائم مقام، عبدالمجید (۱۳۷۸). حقوق تعهدات، تهران: نشر میزان.
۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۲). دوره حقوق مدنی حقوق تعهدات، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. حائری شاه باغ، سید علی (۱۳۷۶). شرح قانون مدنی، جلد اول، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.
۴. رحیمی، حبیب الله (۱۳۸۸). استفاده بلا جهت مطالعه تطبیقی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۵. شهیدی، مهدی (۱۳۸۸). سقوط تعهدات، تهران: انتشارات مجد.
۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴). حقوق مدنی نظریه عمومی تعهدات، تهران: نشریلا.
۷. _____ (۱۳۸۷). حقوق مدنی (اعمال حقوقی). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۸. _____ (۱۳۸۷). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران: انتشارات میزان.
۹. موحد، محمدعلی (بی تا). مختصر حقوق مدنی، تهران: انتشارات مدرسه عالی حسابداری و امور مالی.

www.olumensani.com

www.tahoorkotob.com